

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه) جلسه ۲۱ ۹۶/۹/۷

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما درباره مقدمه بود در مورد نحوه دخالت عقل در حکم شرعی بود و بیان کردیم یکبار عقل می خواهد کشف از مناط حکم شرعی کند و لذا به معنای دخالت عقل در حکم حاکم شرعی نیست کما اینکه معنای آن دخالت عقل در اراده نیست بلکه کشف مناطی است وقتی این مناط را عقل کشف کرد شارع به کشف عقلی اعتماد می کند و براساس آن مناطی که عقل کشف کرده است حکم می کند. آقایان در بحث قاعده ملازمه که کل ماحکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس یک بیانی دارند که یک نوع استدلال لمی و یک نوع استدلال انی را در مسلک عدلیه قائل هستند. استدلال لمی این است که اگر ما به مناط رسیدیم از باب اینکه مناط علت حکم است ما کشف می کنیم وجود یک حکمی را به وسیله استدلال لمی که از علت به معلول می رسیم زیرا مناطات احکام به منزله علل آنها هستند و لذا در بحث اجزاء خواهیم خواند که وقتی مناط تحصیل می شود حکم ساقط می شود زیرا اگر حکم بعد از تحصیل مناط باقی بماند این به منزله وجود معلول بلاعله است پس مناط علت حکم است وقتی عقل مناط را کشف کرد از باب برهان لمی آقایان میگویند وجود علت دلیل بر وجود معلول است و مناط هست پس معلول مناط یعنی حکم شرعی وجود دارد. قبل از حکم نیز اراده وجود دارد و قبل از اراده شوق وجود دارد بنابر مسلک مشهور وجود دارد. مکانیزم استدلال وجود یک برهان لمی است از باب اینکه علت و مناط که وجود داشت قطعاً حکم وجود دارد و این هم کشف حکم شرعی است.

از طرف دیگر می گویند وقتی حکم شرعی وجود دارد و حکم شرعی کاشف از وجود یک مناط واقعی است، لذا یک برهان انی درست می کنند بر اینکه وجود حکم و معلول کاشف از یک مناط واقعی است لکن عقل نوعاً این مناطات را نمی تواند کشف کند لذا امام صادق علیه السلام فرمودند ان دین الله لایصاب بالعقول^۱ از همین باب است یعنی ما به رسول ظاهری یعنی نبی نیاز داریم که بتواند این مناطات را به ما بیان کند و به تعبیر مرحوم آخوند^۱ این مناطات به نفس نبوی یا ولوی وحی یا الهام می گردد ولی در این مرحله مسأله کشف است، یا کشف معلول است از علت وقتی حکم شرعی داریم و عقل مناط را نفهمیده است ولی عقل می داند بر اساس مسلک عدلیه یک مناط واقعی است وجود دارد که این حکم درصدد تحصیل آن است و لذا وقتی تحصیل کرد عقل حکم به اجزاء می کند زیرا اگر حکم بخواهد باقی بماند

^۱. کفایة الأصول (طبع آل البیت) ؛ ص ۲۷۷.

حکم معلول بلا عله است و از آن طرف وقتی مناط را درک کرد از روی مناط کشف از حکم می‌کند و این از باب کشف علت از معلول خود است.

شهید مطهری در بحث حقوق و فلسفه حقوق و مسلک عدلیه کارهای بسیار خوبی را شروع کرده بودند ولی به پایان نرسیدند و در کتاب عدل الهی و بیست گفتار در مباحث مربوط به مسلک عدلیه و فلسفه حقوق بیان کردند تقریباً مطالبی را که ما از کلمات محقق خوئی و مرحوم مظفر، شاگردان محقق نائینی و اصفهانی به دست آوردیم ایشان بیان کردند که ما حاصل آن این است که این کشف یا کشف علت از معلول است و مناط، کشف از اراده و شوق موکد می‌کند یا کشف معلول از علت خود است، وقتی یک حکمی داریم که شارع حکم کرده است قطعاً این حکم معلول یک مناط یا مصلحت و مفسده واقعی است که شارع برای جلب آن مصلحت واقعی یا دفع مفسده این حکم را بیان کرده است.

معیار احکام ارشادی و دلیل حاکم بودن عقل در وادی امثال

اما مسأله حکم که عقل حکم کند به یک چیزی، این به مسأله علت حکم و مناط بر نمی‌گردد بلکه این برمی‌گردد به چیزی که بر حکم شرعی مترتب است یعنی وادی امثال. در وادی امثال عقل حاکم است. جلسه قبل در باب حاکمیت عقل توضیح دادیم و بیان کردیم که عقل می‌گوید چه کسی استحقاق عقوبت دارد و چه کسی استحقاق ثبوت دارد. اینکه در وادی امثال که مترتب بر حکم است و به تعبیر محقق خوئی معلول حکم شرعی به حساب می‌آید بر خلاف مناطات که به منزله علل حکم هستند. در وادی امثال که عقل حاکم است این را با دو جور حد وسط بیان می‌کنند. یکبار با حد وسط لغویت و یکبار با حد وسط تسلسل بیان می‌کنند. آنچه الان محل بحث ما است و شاگردان محقق نائینی و اصفهانی خیلی خوب آن را بیان کردند حد وسط تسلسل در «اطیعوا الله» است. یک نکته‌ی متمه‌ای را مرحوم آقای مظفر و محقق خوئی بر این اضافه می‌کنند که نکته بسیار خوبی است. بهتر از همه در این قسمت محقق خوئی در محاضرات و مصباح بیان کردند ولی روانتر و بهتر از همه عبارات مرحوم مظفر است که تقریباً جمع کردند عبارات اساتید خود، محقق نائینی و اصفهانی را و اشاره هم کردند که محقق خوئی همین را قائل هستند.

یکی از جاهایی که خیلی خوب بیان کردند و تقریباً مطالبی که بعضی را اشاره کردیم بیان کردند عبارت «المبحث الثالث ثبوت الملازمة العقلية بين حكم العقل و حكم الشرع»^۲ خیلی خوب تبیین می‌کنند که ملازمه درست است و فعلاً کاری به صحت و نحوه ملازمه نداریم. ایشان می‌فرماید «و بعد ثبوت ذلك ينبغى أن نبحت هنا عن مسألة أخرى و هي أنه لو ورد من الشارع أمر في مورد حكم العقل كقوله تعالى أطيعوا اللهَ وَ الرَّسُولَ* فهذا الأمر من الشارع هل هو أمر مولوی أی أنه

^۲. أصول الفقه (طبع اسماعیلیان)؛ ج ۱؛ ص ۲۳۶.

أمر منه بما هو مولی أو أنه أمر إرشادی أی أنه أمر لأجل الإرشاد إلی ما حکم به العقل أی أنه أمر منه بما هو عاقل»^۳ بعد توضیح می دهند که این امر تاسیسی است یا تاکیددی. و اختیار می کنند که ارشادی است به دلیل محذور لغویت که بیان کردیم. اینجا دو تا محذور است که ایشان دو محذور را بیان کردند. توضیح می دهند که فرض ما این است که حکم عقل کافی برای انبعاث مکلف است و اگر در جایی حکمی از عقل وجود داشت در وادی امتثال که آن حکم برای انبعاث عبد و انزجار عبد کافی بود آن موقع اگر شارع در آن زمینه حکمی بیان کرد آن حکم ارشادی است زیرا فرض مولویت آن حکم عبث است البته حد وسط تسلسل را هم بیان کردند و لذا نتیجه می گیرد که هر چه در لسان شرع از اوامر بیاید که در آن مورد یک حکم عقلی داریم که آن حکم عقلی برای انبعاث و انزجار عبد کافی است آن حکم شرعی تاکیددی است نه تاسیسی و از شارع بیان شده است بما اینکه یک عاقل است و شارع هم دارد از جهت اینکه عاقل است این حکم را ادراک می کند. بعد میگوید اگر یک حکمی را عقل بیان کرد که آن حکم همه را انبعاث نمی کند بلکه افذاذ را منبعث می کند و همه و عوام نیاز به حکم شارع دارند آن موقع مشکل لغویت و عبث بودن منتفی است و می شود تصویر کرد که حکم شارع مولوی است. عین همین بیان را هم خود ایشان و هم به محقق خوئی نسبت می دهند در مثال مسأله مقدمه واجب بیان می کنند یعنی مبنا واحد است یعنی هم در مسأله مستقلات در حکم به العقل حکم به الشرع بیان می کنند و هم در مسأله مقدمه واجب بیان می کنند که مقدمه واجب و جوب مولوی ندارد و دلیل آن را همانی می دانند که قبلا بیان کردند که «لا یبقی مجال للأمر المولوی فإن هذه المسأله من ذلک الباب من جهه العله»^۴ بعد می فرماید بهترین این بیان را از محقق اصفهانی دیدیم و الان هم از محقق خوئی بیان می کنند و مبنا یک مبنا است و آن اینکه اگر ما یک حکمی از سوی عقل داشتیم که کافی برای انبعاث و انزجار بود، وجود حکم مولوی لغو است پس عقل حاکم در وادی امتثال است و هر جا حکم کرد به حکمی که آن حکم کافی بود حکم شارع ارشادی می شود.

در ذیل هم بیان کردند که اگر این حکم عقلی برای همه کافی نبود و منبعث کننده عوام نبود مشکل لغویت کنار می رود و می شود فرض حکم مولوی و لذا می فرماید «فلا مانع من حمله علی الأمر المولوی إلا إذا استلزم منه محال»^۵ در وادی امتثال دو محذور لغویت و عبث بودن وجود داشت که با تقریر آقایان بیان میشود و محذور دیگری به نام تسلسل بیان می کنند و می گویند اینجا ما باید بگوییم که اطیعوا الله ارشاد است. در مقدمه واجب گفتیم که امر مولوی لغو است در مسأله حسن و قبح عقلی گفتیم که اگر کسی گفت ادراک مناط حکم عقل به عدل برای انبعاث کافی نیست اشکال ندارد که اعدلوا مولوی باشد عقل مناط را درک کرده است و براساس وجود مناط حکم کرده است ولی این حکم عوام را منبعث

^۳. همان، ص ۲۳۷.

^۴. أصول الفقه (طبع اسماعیلیان)؛ ج ۱؛ ص ۲۹۲.

^۵. أصول الفقه (طبع اسماعیلیان)؛ ج ۱؛ ص ۲۳۸.

نمی کند لذا شارع برای انبعاث عوام باید حکم کند. در مقدمه واجب عقل حکم کرده است که مکلف برای امتثال وجوب نفسی باید مقدمه را امتثال کند ولی اگر کسی گفت عوام الناس منبعث نمی شوند ایشان می گوید اشکال ندارد که حکم مولوی باشد محذور لغویت کار خودش را می کند ولی یک محذور دیگری داریم به نام محذور تسلسل که نقش دیگری دارد و این محذور می گوید اطیعوا الله نمی تواند مولوی باشد زیرا اگر اطیعوا الله مولوی باشد یک امر مولوی دیگری نیاز است که بگوید اطیعوا الله را اطاعت کنید و آن امر دوم هم یک امر سوم مولوی نیاز دارد و در یک جایی باید سلسله قطع شود و آنجا عقل است که در وادی امتثال حاکم است لذا مسأله حاکم بودن عقل در وادی امتثال مناط تسلسل دارد ولی مسأله ارشادی بودن احکام عقلی دو مناط دارد یا با مناط لغویت ارشاد اثبات می شود یا با مناط تسلسل و مناط لغویت کار خودش را می کند علی اختلاف ولی مناط تسلسل اختلافی ندارد. لذا دو مناط اینجا وجود دارد وقتی می خواهیم بحث حاکم بودن عقل در وادی امتثال را بحث کنیم مناط اصلی تسلسل است حاکم در وادی امتثال عقل است زیرا اگر عقل را به عنوان حاکم قبول نکنیم باید تسلسل را بپذیریم.

در اینجا یک نکته سومی هم مطرح است که در عبارات تلامذه مرحوم آخوند و مخصوصا در بیانات محقق خوئی روانتر است و در عبارات مرحوم مظفر هم وجود دارد که این مطلب می تواند دلیل دومی برای حاکم بودن عقل در وادی امتثال باشد و آن بیان این است «بل مثل هذه الموارد لا معنى لأن يكون الأمر فيها مولویاً»^۶ که محقق خوئی ذیل امر به احتیاط بحث می کنند. در اطیعوا می خواهند با یک ترقی بیان کنند یعنی لغویت و تسلسل را رها کنید بلکه یک حرف سومی برای ارشادی بودن و حد وسط دومی برای حاکم بودن عقل در وادی امتثال بیان می کنند. و آن مطلب این است که امر در این موارد نمی تواند مولوی باشد زیرا امر مولوی باید یک مصلحتی بر امر بار شود غیر از مصلحتی که بر متعلق امر بار است در اینجا ما مصلحتی غیر مصلحت متعلق امر نداریم یک مبنای بسیار درست و قابل دقت است. در «صل» می توان گفت امر مولوی است یک مصلحتی در اطاعت این امر وجود دارد غیر از مصلحتی که در صلوات است ولی در اطیعوا چطور؟ در اطیعوا الله در موقع اطاعت باید صل را اطاعت کنیم در موقع اطاعت اطیعوا «صم» را باید اطاعت کنیم و برای اطاعت اطیعوا الله باید اوامر و نواهی الهی را اطاعت کنیم، در اینجا اگر اطیعوا یک امر مولوی غیر اطاعت صلوات باشد باید یک چیزی بر اطیعوا بار شود غیر از آنچه بر صل بار می شود و حال که نمی توان چنین کاری کرد. مناط یک امر مولوی این است که باید بر موافقت و مخالفت آن امر مترتب شود غیر از آنچه مترتب بر موافقت و مخالفت ماموریه می شود تا امر مولوی شود. این یک ضابطه است که اگر یک چیزی داشتیم که یک ماموریه داشت و آن ماموریه درونش مصلحت بود و یک امری بود که آن امر یک چیزی درونش اتفاق می افتاد که غیر از چیزی بود که در ماموریه آن امر

۶. أصول الفقه (طبع اسماعیلیان)؛ ج ۱؛ ص ۲۳۸

اتفاق می افتاد و این در صلّ و صم درست است ولی وقتی به اطیعوا الله می رسیم این مطلب را هم محقق خوئی و هم مرحوم مظفر بیان فرمودند.

نظریه حضرت امام در باب ولایت فقیه و شوون نبی اکرم

حضرت امام در اینجا تفصیل بسیار عالی می دهند. در عبارت مرحوم مظفر تعبیر «اطیعوا الله و الرسول»^۷ است در حالیکه آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۸ است که امام در بحثهای ولایت فقیه اصرار دارند که چرا اینجا دو تا اطیعوا داریم نه سه تا و آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است تحلیل ایشان این است که اطیعوا الله ناظر به شان مرجعیت دینی نبی است و به این معنا است که پیامبر اکرم در جامعه اسلامی به تعبیر امام سه شان داشته اند یکبار مثل یک مرجع تقلید حکم خدا را بیان می کرده است و یکبار مثل مدیر دستور می داده است برای اجراء و یکبار مثل قاضی رفع خصومت می کرده است و این اطیعوا الله ناظر به شان مرجعیت دینی برای خود نبی اکرم است دستور می دهد که خدا را اطاعت کنید یعنی نماز بخوانید یعنی «ما آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۹ یعنی اطاعت کنید امر و نهی الهی را که پیامبر به شما می دهد و آن موقع بر این اطیعوا هیچ چیز بار نمی شود الا آنچه بر خود او امر اصلی الهی مانند صوم و صلات و ترک کذب و غضب و غیبت بار می شود و این ارشادی است ولی «اطیعوا الرسول» بعدی مولوی است و این ربطی به شان مرجعیت پیامبر ندارد بلکه پیامبر به عنوان فرمانده و مدیر جامعه اسلامی دستور می دهد یعنی ولی امر مسلمین است لذا اطیعوا اول ارشاد است زیرا غیر از آنچه بر احکام شرعی که پیامبر داده است چیز دیگری مترتب بر اطیعوا اول نمی شود ولی اطیعوا دوم که در بحث های ولایت فقیه است حکم مولوی است از نبی اکرم بما اینکه خود ایشان دارد دستور می دهد. در حدیث لاضرر هم ایشان معتقد است که «لاضرر» حکم مولوی نیست بلکه حکم مولوی است از منصب ولایت امری نبی اکرم نه از منصب مرجعیت دینی نبی اکرم یعنی تابع نظریه مرحوم شریعت اصفهانی هستند ولی با این فرق یعنی «لا» را لای نهی می دانند ولی نهی حکومتی به اصطلاح که بعدا در بحث های فقهی در انقلاب در بعضی از سوالاتی که شورای نگهبان از امام می پرسیدند این را منعکس کردند. حضرت امام آنجا خیلی قشنگ تفکیک می کنند که اطیعوا ناظر به شان مرجعیت دینی است و معنای این شان این است که هیچ چیزی بر آن مترتب نمی شود الا آنچه که بر خود آن احکام مترتب است و اطیعوا اثر دیگری ندارد. این نکته در فرمایشات ایشان ذیل اطیعوا و در فرمایشات مرحوم مظفر^{۱۰} و در فرمایشات محقق خوئی^{۱۱} در فروع علم اجمالی آنجا که امر به احتیاط داریم.

^۷ . أصول الفقه (طبع اسماعیلیان) ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۳۷.

^۸ . سوره نساء، آیه ۵۹.

^۹ . سوره حشر، آیه ۷.

^{۱۰} . أصول الفقه (طبع اسماعیلیان) ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۳۶.

امر به احتیاط مثل امر به اطیعوا است وقتی مولی امر به احتیاط می کند دنبال این نیست که مکلف چیزی غیر از ترک مفسده شرب خمر به دست آورد مثلاً دو کاسه وجود دارد که مکلف علم اجمالی دارد که یکی خمر است و اگر شارع می گوید احتیاط کن دنبال این است که ترک شرب خمر شود و اگر در وادی امتثال اوامر الهی به مکلف گفتند احتیاط کن عین امر به اطاعت است. امر به احتیاط یعنی مصلحت مامور به اصلی باید بدست آید، یعنی مفسده منهی عنه اصلی باید ترک شود.

سوال: مرحوم شیخ هم این را دارند؟

جواب: این تفکیک سه گانه که یک «اعدلوا» داریم و یک «اطیعوا» داریم و یک «اخوک دینک» که امر به احتیاط است داریم. در اعدلوا ارشاد به لغویت می خورد در اطیعوا ارشاد می تواند از باب لغویت باشد و می تواند از باب تسلسل باشد در اطیعوا ارشاد یک مناط سومی دارد که اطیعوا نمی تواند مولوی باشد زیرا مناط امر مولوی این است که «لأنه لا یترتب علی موافقته و مخالفته غیر ما یترتب علی متعلق المأمور به نظیر الأمر بالاحتیاط فی أطراف العلم الإجمالی»^{۱۱}

پس برای ارشادیت سه حد وسط وجود دارد و برای حاکم شدن عقل در وادی امتثال دو حد وسط وجود دارد. یکبار حد وسط تسلسل است یکبار حد وسط این است که مکانیزم امر مولوی شکل نمی گیرد آن امری که از سوی شارع می آید ارشاد است وقتی ارشاد شد ارشاد به این است که مکلف باید برود مفسده غضب را ترک کند و مصلحت صلوات را بدست آورد. اگر شارع نمی توانست امر مولوی کند زیرا «لا یترتب علی هذا الامر غیر ما یترتب علی مامور به» و این حکم شد ارشادی، آن موقع حاکم عقل می شود.

با این توضیحاتی که بیان شد مشخص شد که از این تنمیه نمی شد گذر کنیم و خوب باید مرتب می شد.

با این سازمان سه مسأله از چهار مسأله تمام شد و دو مسأله باقی ماند یکی توسعه این بحث به غیر عقل است و اینکه آیا حاکمی می تواند در محیط حاکم دیگر دخالت کند و نکته دیگر اینکه اگر یک حاکمی بخواهد در محیط حاکم دیگر حرف بزند باید نکاتی را ملاحظه کند. بعد از بیان این دو نکته، سرنوشت فرمایش استادمان آیت الله جوادی که فرمودند احکام را تقسیم به شرعی و عقلی نکنید بلکه به نقلی و عقلی تقسیم شوند و شرع مقسم شود، با آن مطلبی که ما بین علت حکم و معلول حکم بیان کردیم چه خواهد شد را جلسه بعد بررسی می کنیم.

^{۱۱} . أجدود التقریرات ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۵۰.

^{۱۲} . أصول الفقه (طبع اسماعیلیان) ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۳۸.

عقل عملی و نظری به دلیل اینکه در وادی امتثال فرقی ندارند یعنی چه در مستقلات عقلی باشیم که با عقل عملی کار می‌کند و چه در ملازمات باشیم که عقل نظری است مبنا واحد است.